



اخلاق نیکوماخوس

سیدابراهیم اشک شیرین



تا قرن پنجم قبل از میلاد کتاب مدونی در باب علم اخلاق در دست نداریم. گرچه از اقوالی که از سوفسطاییان نقل شده می‌توان استنباط کرد که آن‌ها به نحوی به اخلاق توجه داشته‌اند، (پروتاگوراس) سقراط که علی‌الخصوص درصدد تأسیس علم اخلاق و فلسفه مفاهیم کلی بود. ارسطو گوید: «سقراط از فضایل اخلاقی بحث می‌کرد و در پی راه یافتن به تعریف کلی هر کدام از آن‌ها... و در جست‌وجوی پی بردن به ماهیات اشیا بود.»^۱ اما او به قول امروزی‌ها حکیم شفاهی بود و اثری مدون در هیچ بابی از خود برجای نگذاشت، تا این‌که معلم اول که جامع جمیع علوم عهد خرد بود و درصدد تقسیم علوم برآمد و در هر علمی کتابی تدوین و تألیف نمود و یا سلسله دروسی القا کرد که از تقریرات او در باب علم اخلاق سه اثر حاصل شد. یکی اخلاق ادموس که یکی از شاگردان او آن را از تقریرات استاد تدوین کرد و لذا به نام او معنون شد و دیگری اخلاق کبیر که برخلاف نامش بسیار صغیرتر از دو اثر دیگر است و سرانجام اخلاق نیکوماخوس که گویا پسر استاد که به این نام خوانده می‌شده به کمک تئوفراست از یادداشت‌های تلامذه حاضر در جلسات درس پدرش فراهم کردند.

این کتاب اولین و مهم‌ترین کتابی است که در باب علم اخلاق تاکنون تألیف شده است و در مشارب اخلاقی بعد از آن زمان تأثیری به‌سزا داشته و دارد. از جمله در عالم اسلام که در این‌جا ذکر ترجمه‌های عربی و فارسی این کتاب مستطاب از نظر خوانندگان خواهد گذشت، اما قبل از آن به نظری به کتاب، هرچند ناقص، ضروری است.

۱. اخلاق علمی نیست چون علوم دقیقه، بلکه مجموعه تعالیمی است که نیکو تربیت شدن آدمی غایت آن است و آن آرایشی در جهت صحت و سلامت زندگی و اجتناب از معاصی را تلقین نمی‌کند، بلکه در آن سعی می‌شود تا اشخاص دریابند که چگونه باید در عمل در طلب آن‌ها رفت و یا از آن‌ها اجتناب کرد. «علم به فضیلت کافی نیست،

بلکه باید فضیلت را به دست آورد و به کار بست.» و نباید در باب حد تأثیر این تعالیم اغراق کرد. به عقیده ارسطو داد سخن دادن بری تهذیب اخلاق کافی نیست، اگر مخاطب از نجا باشد گفتار شاید تأثیر کند، اما در ارشاد عامه مردم از سخن کاری برنمی‌آید، به سخن دیگر، کسی که در خورد و خوراک خود درمانده است و استقلالی ندارد، نمی‌تواند مصدر اعمال خیر باشد. «مرد بی چیز و ناتوان که قادر به تهیه لوازم معاش خود نباشد از تحصیل محاسن و ظرائف قاصر است و اگر در این راه بکوشد ابله‌ی بیش نیست.» و کسی که از او می‌خواهد که در پی فضایل باشد یا ابله است و یا مغرض.

ارسطو چون سقراط نیست که خود را مکلف بداند که در عموم آدمی وجدان را بیدار کند و همچنین چون افلاطون نیست که قائل به اصول معینی در تعالیم اخلاقی باشد؛ میانی مذهب ارسطو در سجایای اخلاقی با سایر تعالیم فلسفی او توافق دارد، یعنی در اخلاق هم در پی غرض و غایتی است تا در سپس آن به کشف وسائل جهت وصول بدان غایت برآید و برای شناخت این غایت بایستی به مشاهده و استقرا پرداخت، اما شکی نیست که قاطبه مردم که سعی در تحصیل «سعادت» می‌کنند، لذت و علم و مال را جز وسائلی برای حصول این غایت که خود تابع غایتی دیگر نیست لحاظ نمی‌کند. لذا غایت اخلاق «سعادت» است، اما به شرط این‌که آن سعادت انسانی باشد و انسان بتواند با اعمال خود آن را تحصیل کند. سعادت از مقوله‌ای غیر از عمل است، چون سعادت مطلق و بالفعل است، حال آن‌که عمل مضاف به غایتی است. سعادت موهبت خدایان در مقابل فضیلت است و چون اصل خیرات است، یعنی علت غایی آن‌هاست، جنبه الهی دارد.

قاعده کلی این است که هیچ موجودی به غایت قسوای خود نمی‌رسد، مگر این‌که عمل خاص خود را انجام دهد و حسن انجام این عمل فضیلت آن موجود است، لذا فضیلت مفهومی است اعم از اخلاق، یعنی

می‌توان از فضایل جانداران و اشیاء بی‌جان سخن گفت. همچنین فضیلت یک شیء امر اکتسابی است، زیرا در ذاتیات اشیا و امور نمی‌توان از کم و بیش سخن گفت، اما می‌توان گفت فلان وسیله، آلتی خوب یا بد است.

عمل خاص آدمی فعلی است که با عقل مطابق باشد. پس فضیلت انسان عبارت است از کمال فعالیت عقلی او و غرض از بحث در باب فضایل این است که مفاد این ضابطه محقق شود، حال آن‌که این ضابطه‌ای بس غامض است، زیرا باید بر جزئیات حیات آدمی تطبیق کند. و علم اخلاق عبارت است از تعلیم طرز رفتار و لذا باید از کلیات فرود آید و یکایک جزئیات را شامل شود. «آن‌جا که پای عمل در میان باشد مفاهیم کلی عاقل است و امور جزئی حقیقت بیش‌تری دارد، زیرا عمل متعلق به جزئیات است.» لذا آموزی تشریح می‌شود که حیث انضمامی آن‌ها قوی‌تر باشد و قوه عاقله با این تشریح می‌تواند در تمام وجوه فعالیت انسان نفوذ کند و به راهنمایی آن مبادرت نماید و هیچ یک از جزئیات حیات انفعالی و مناسبات اجتماعی خارج از حیطه این بحث نیست و از طریق مطالعه این جزئیات است که می‌توان به استدلال عقلی در مسائل اخلاقی پرداخت. به این ترتیب، در علم اخلاق با مذهب ارسطو تحولی ایجاد شد و انفعالات مورد توجه و تشریح قرار گرفت. قدر و منزلت اخلاق ارسطو در همین تحلیل است، لذا در این کتاب سعی در تقریر قواعد کلی نشده، بلکه در این باب بحث شده است که «در چه موقعی، در چه موردی، درباره چه کسی، به چه غرضی، به چه روشی باید رفتار کرد.»

فضیلت وضع اکتسابی است و انسان در کسب آن مختار است، اگر این گونه نبود نمی‌شد آن را ممدوح شمرد. فضیلت آن‌گاه وجود دارد که به صورت «ملکه» درآید. انسان زمانی عادل است که از اعمالی که بر طبق عدالت است نه که ملال گیرد، بلکه مسرور گردد. و این عادت از اختیار ناشی می‌شود. ارسطو تشریح می‌کند که انتخاب

چگونه مطابق عقل است، جهت مبرهن کردن این ضابطه وی به تشبیه و تمثیل پرداخته است و به این نتیجه می‌رسد که تناسب در امور باعث کمال است و در طبیعت هم این امر رعایت می‌شود و لذا اعمال انسانی باید از افراط و تفریط بری باشد و حد وسط را باید مدنظر داشت. ارسطو به مناسبت به تحلیل معنی «اراده» می‌پردازد و اراده را فسی نفسها لحاظ نمی‌کند؛ بلکه آن را از لحاظ مناسباتی که با عمل آزادی دارد آن را لحاظ می‌کند و سرانجام عمل ارادی را به معنی کلی، عبارت از عملی می‌داند که مبدأ آن در درون موجودی که آن را انجام می‌دهد باید دانست و آن‌چه باعث است که فعلی را ارادی ندانیم یا الزام مادیست، مثل ورزش تندبادی که ما را به سویی می‌برد، یا الزام معنوی، مثل فرمانبری از فرامین حاکمی ستمگر. پس فعل خاص آدمی آن است که با انتخاب وی و مبنی بر تفکری برای اتخاذ تصمیم باشد. این تفکر نه فقط متوجه غایت فعل است، بلکه در باب وسائل ممکنه می‌اندیشد. این تفکر در باب امور عملی نظیر تفکر نطقی در مطالب نظری است و بر اثر این تفکر قیاسات عملی بنا می‌شود که برای آن از قاعده و غایتی حکایت دارد و صغرای آن حاکی از مشاهده امری خارجی است و نتیجه آن منتج دستور اخلاقی می‌شود، یعنی عمل یا امتناع از عملی و دستور کلی بدون علم به امور جزئی، هرگز به عمل منتج نمی‌شود و وظیفه اصلی «عقل عملی» کشف همین حکم جزئی است که ضمن صغرای استدلال تقریر می‌شود، حال آن‌که «عقل نظری» علم به مبادی اولیه است.

اگر اراده این‌طور تحلیل شود حاصل آن دو قسم از فضایل است:

۱. فضایل اخلاقی که با خصایص ما مرتبط است و منظور از «خصیصه» وضع طبیعی است که هر یک از ما در قبال یکی از انفعالات به خود می‌گیریم تا آن را در حد صحیح خود نگاه داریم.

۲. فضایل عقلی که مربوط به عقل عملی است، یعنی مربوط به تفکر که منتهی به

عمل می‌شود. این دو نوع فضیلت را نباید یکی گرفت، چون نوع اول با قدرتی که دارد تسلط بر شهوات را موجب می‌شود و نوع ثانی، با صراحتی که دارد به صراط مستقیم می‌شود. بعضی فضایل اخلاقی چون شجاعت یا عدالت تقریباً از ابتدای ولادت با آدمی است، اما فضایل عقلی مثل حزم و تدبیر بر اثر تجارت متمادی حاصل می‌شود، همچنین فضایل عقلی را با حکمت نباید یکی انگاشت. این فضایل اولاً عبارت است از حزم و تدبیر یا حسن اتخاذ تصمیم و از راه تفکر بهترین وسیله ممکنه را برای وصول به غایت تعیین کنیم. ثانیاً اصابت رأی در حکمیت نسبت به تصمیمات دیگران. ثالثاً ذوق سلیم جهت تمیز این‌که در هر مورد چه کاری شایستگی دارد.

در نظر معلم اول کاری مطابق با عدالت است که قانون آن را مقرر دارد و قانون مطابقت افعال را با فضایل مقرر می‌دارد، ولکن غرض از این امر تحصیل کمال برای افراد نیست، بلکه برای جامعه است.

ارسطو در اخلاق مواردی مستقل و مجزا تشخیص داده است که هر کدام اصولی خاص خود دارد، اما این به آن معنی نیست که اصول مشترکی بر فضایل اخلاقی حاکم نیست. ارسطو بحثی دلکش در باب دوستی آورده و آن را شرط ضروری فضیلت شمرده است. عالی‌ترین صورت دوستی در میان مردان آزاد و برابر که همگی دوستدار فضایلند حاصل می‌شود و تنها همین دوستی و مودت است که از طریق آن تبادل خدمات صورت می‌گیرد که مقتضی آن است که انسان به مدارج کمال نائل آید و موجب تهذیب نفس و تربیت دوستان به دست دوستان می‌شود. و مراتب پایین‌تر دوستی، مثل دوستی پیرمردان است که بر اساس سود و زیان حاصل می‌شود که دوام و بقائی ندارد و ایضاً دوستی جوانان که بر مبنای لذت و خوشی‌ها بنا شده و دیر نمی‌پاید.

در تحقیق راجع به لذت نیز مقصود ارسطو آن است که عالی‌ترین صورت آن را می‌توان از لوازم کمال اخلاقی شمرد و یکی

از لوازم فضیلت این است که انسان از آن چه باید انجام دهد محفوظ و از آن چه نباید انجام دهد متنفر باشد. حقیقت این است که هرگونه فعلی چون به تمام و کمال به انجام رسد لذت و سرور در پی خواهد داشت، همان‌سان که هرگونه موجودی چون به صورت تام خود ظاهر آید، جمیل می‌نماید، یعنی لذت امری است که به فعل منظم شده و موجب تکمیل و تسهیل آن می‌شود، یعنی هم حاصل فعل و هم مکمل آن است. بدین لحاظ لذت را نه مطلوب مطلق و نه منزله غایت فعل می‌توان محسوب کرد و نه مردود و مذموم می‌توان شمرد، بلکه قدر لذت متناسب با قدر فعل است. پس مودت و لذت هر کدام به گونه‌ای فضیلت را تکمیل می‌کند، بی آن‌که باعث وحدت فضایل گردد، اما معلم اول چنان که راجع به جوهر ابتدا از مفهوم کلی آن که مشتمل بر تعداد کثیری از جوهر مختلف است سخن گفته و آن‌گاه به ذکر جوهر به معنی خود اکتفا می‌کند که جوهر اعلی است مودی شده است، در اخلاق نیز همین نمط را پیموده است، یعنی از فضیلت به معنی کلی آن که عنوان مشترک فضایل نوع انسان، اعم از اخلاقی یا عقلی است سخن آغازیده و با ذکر فضیلت متعالیه که برترین فضیلت انسان و دارای جنبه الهی است، یعنی قوه تأمل و تفکر عقلی به انجام رسانیده است. فضایل دیگر مستلزم ارتباط نفس و بدن است و از مقتضیات حیات اجتماعی، و لکن عقل در تأمل راجع به حقیقت مستقل از بدن و مفارق از سایر موارد و مکنتی بذات است. می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق ارسطویی مبتنی بر اصالت دادن به اهل فکر و ذکر و تقدم آنان بر اصحاب سیاست است و عقل ضروری است که سیاست را راهبرد.^۲ به طور عام و کلی در باب حکمت عملی سه نحوه کتاب تألیف و ترجمه شده است و ایضاً در عالم اسلام: ۱. کتاب اخلاقی و سیاسی فلسفی چون اخلاق نیکوماخوس و طمارة الاعراق و اخلاق ناصری و... ۲. کتب اخلاق و سیاست فقهی همچون ادب الدنيا و الدین ابوالحسن ماوردی و سیرالملوک روزبهان خنجی و...

۳. کتب اندرزنامه چون سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و اخلاق محتمشی خواجه نصیرالدین طوسی و جاویدان خرد ابن مسکویه و... کتب نوع اول در عالم اسلام مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر ارسطو بوده است. اخلاق نیکوماخوس یا چنان که در منابع و مصادر اسلامی آمده اخلاق نیکوماخیا یا اخلاق، در آغاز نهضت ترجمه طرف توجه قرار گرفت و متن یونانی آن توسط اسحق بن حنین یعربی ترجمه شد و معلم ثانی بعضی مواضع آن را شرح کرده و بعضی مشروح آن هم ترجمه شد. ابن‌الدنیم آورده است: «از کتاب‌های ارسطو که یحیی بن عدی در فهرست کتاب‌هایش ذکر کرده، کتاب الاخلاق به تفسیر فروریوس، دوازده مقاله. اسحق بن حنین آن را ترجمه نموده است و نزد ابوزکریا [یحیی بن عدی] چندین مقاله به تفسیر نامسطیوس به خط اسحق بن حنین بود و سریانی آن در دست است.»^۳ و بعضی ترجمه اخلاق نیکوماخوس را به ابن الخمار منسوب کرده که بعید نیست که کتاب را چندین مترجم، چنان که رسم بوده است، ترجمه یا اصلاح و تنقیح کرده باشند.^۴ اما آن‌چه امروز در دست ماست، علی‌الظاهر، همان ترجمه اسحق بن حنین است. کتاب را علاوه بر شرح، تلخیص هم کرده‌اند. از تلخیص اندرونیکوس رورسی و هلیودورس و اولمفیو دورس اسکندرانی و... عبدالرحمن بدوی در مقدمه اخلاق نام برده است.^۵ بعد از مرحله ترجمه حکمای اسلامی کتبی بر مبنای اثر ارسطو تألیف کردند، که حائز اهمیت‌ترین آن‌ها کتاب طمارة الاعراق یا تهذیب الاخلاق ابن مسکویه (م ۴۲۱) است، گرچه ابوزکریا یا یحیی بن عدی هم رساله مختصری به نام دارد، یعنی تهذیب الاخلاق تألیف کرده است، ولی ابن مسکویه را باید بانی این نوع اخلاق، یعنی اخلاق فلسفی دانست و سلسله‌وار کتبی با تمسک بدان تألیف و تکمیل شد. چنان که اخلاق ناصری به نحوی تکمیل شده همان کتاب ابن مسکویه است. خواجه نصیرالدین طوسی در آغاز اخلاق ناصری می‌گوید: «به وقت مقام

فہستان در خدمت حاکم آن بقعہ مجلس عالی ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور... در اثنای ذکری که می‌رفت از کتاب الطہارہ کہ استاد فاضل... ابوعلی... مسکویہ خازن رازی... در تہذیب اخلاق ساختم است و سیاق آن بر ایراد بلیغ‌ترین اشارتی در فصیح‌ترین عبارتی پرداخته... با محرر این اوراق فرمود کہ این کتاب نفیس را بہ تبدیل کسوت الفاظ و نقل از زبان تازی با زبان پارسی تجدید ذکر باید کرد... محرر این اوراق خواست کہ آن اشارت را بہ انقیاد تلقی نماید. معاودت فکر صورتی بکر بر خیال عرضه کرد، گفت: معانی بدان شریفی از الفاظی بدان لطیفی کہ گوئی قبائی است بر بالای آن دوخته، سلخ کردن و در لباس عبارتی واهی نسخ کردن عین مسخ کردن باشد و هر صاحب طبع کہ بر آن وقوف یابد از عیب جوئی و غیب‌گوئی مصون نماید و دیگر کہ ہر چند آن کتاب مشتمل بر شریف‌ترین بابی است از ابواب «حکمت عملی»، اما از دو قسم دیگر خالی است، یعنی حکمت مدنی و حکمت منزلی و تجدید مراسم این دو رکن نیز کہ بہ امتداد روزگار اندراس یافته است مهم است بر مقتضای قضیہ گذشتہ واجب و لازم، پس اولی آن کہ ذمت بہ عہدہ ترجمہ این کتاب مرہون نباشد و تقلد طاعت را بہ قدر استطاعت مختصری در شرح تمامی اقسام حکمت عملی بر سبیل ابتداء، نہ شیوہ ملازمت اقتداء، چنان کہ مضمون قسمی کہ بر حکمت تخلقی مشتمل خواهد بود خلاصہ معانی کتاب استاد ابوعلی مسکویہ را شامل بود، مرتب کرده آید، و در دو قسم دیگر از اقوال و آرای دیگر حکما مناسب فن اول نمطی تقریر داده شود.»^۶ چنان کہ ملاحظہ شد خواجه اثر استاد مسکویہ را کامل نمی‌داند و در صدد تکمیل آن است، البتہ این تکمیل بہ روش تقلید از اسلاف نیست، بلکہ بر «سبیل ابتداء» است، تا کتابی فراهم شود جامع ہمہ ابواب «حکمت عملی». لذا خواجه با افزودن کلیات حکمت منزلی و مدنی از آثار حکمای سلف نقض کتاب ابن مسکویہ را تدارک می‌کند. چنان کہ خود متذکر شدہ

است بخش حکمت منزلی را از رساله تدبیر منزل از مؤلفی ناشناس به نام آبروشن (Bryson) اقتباس کرده است. و مقالات سوم، یعنی سیاست مدن را از تصنیفات ابونصر فارابی و شیخ‌الرئیس و افلاطون استفاده کرده است.^۷ و ظاهراً خواجه به کتبی دیگری هم دسترسی داشته است، اما ظاهراً کتاب سیاست ارسطو در نهضت ترجمه، ترجمه نشده است.

خواجه نصیرالدین طوسی سه نوع کتاب در اخلاق نوشته است از اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی ذکری رفت که بر این اصرارالدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان (م. ۶۵۵) تألیف کرده. عجیب آن است که نسخ این کتاب به خلاف دو کتاب دیگر بسیار نادر است و تاکنون یک نسخه از آن دیده شده که کمی نقص دارد و کتاب از روی همان نسخه تصحیح و طبع شده است (اخلاق محتشمی، تصحیح محمدتقی دانش پڑوه، تهران، دانشگاه، ۱۳۶۱) و اوصاف الاشراف که خواجه در آغاز آن می‌گوید: «محرر این رسالت و مقرر این مقالات محمد الطوسی را بعد از تحریر کتابی که موسوم به اخلاق ناصری و مشتمل است بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طریقه حکما اندیشه‌مند بود که مختصری در بیان سیر اولیاء و روش اهل بیتش بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت مبنی بر قوانین عقلی و سمعی و مبنی از دقایق نظری و عملی که به منزلت لب آن صناعت و خلاصه آن فن باشد، مرتب گرداند و اشتغال به آن مهم از کثرت شواغل بی‌اندازه و موانع بی‌فایده میسر نمی‌شد و اخراج آن‌چه در ضمیر بود، از قوه بفعل دست نمی‌داد، تا درین وقت که اشاره نافذ خداوند صاحب اعظم... محمدبن الجوینی... با تمام آن اندیشه نفاذ یافت...»^۸ خواجه طوسی کتاب الادب الوجیز للولد الصغیر منسوب به ابن‌المقفع را فارسی ترجمه کرده است. این کتاب هم از نمونه کتب اخلاقی اندرزنامه است که در فرهنگ ایران پیش از اسلام این نحوه کتب‌اخلاقی طرف توجه بوده تا کتب اخلاقی فلسفی.^۹

ملا جلال‌الدین دوانی (م ۹۰۸) کتاب اخلاق ناصری را تحریر نو کرد برای حسن بیگ آق‌قویونلو و در آن جرح و تعدیل نمود و کتابی ساخت که با کتاب و سنت بیگانه نباشد، چراکه خواجه این امر را مد‌نظر نداشت و به آن نپرداخت و نمود این تقصیر را چنین آورده است: «به حکم آن‌که مضمون کتاب مشتمل بر فنی از فنون حکمت است و به موافقت و مخالفت مذهبی و نخلتی تعلق ندارد.»^{۱۰} لذا دوانی در آغاز کلام می‌گوید: «چون تصنیف بعض متقدمان... مشتمل بر عبارات غیرمتعارفه و اشعار غریبه که امثال آن اکنون متداول نیست اشارت علیه برین جمله نفاذ یافت که این حقیر بسی بضاعت آن را ترمیمی و تمیمی نماید و چون به نظر اندیشه در آن امعانی رفت چنان نمود که به حسب ترتیب و ربط اجزای کتاب مشوش و منتشرست و به حسب مقاصد از احاطه به تمام ارکان علم اخلاق و سیاست، پس معمار طبع این نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که با آن‌که بر اصول حکمت عملی مشتمل باشد در شواهد و دلایل اقتباس از انوار سیرات آیات قرآنی و مشکوة احادیث حضرت خستمت منتقت، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات، و مضایح سخنان صحابه، رضی الله عنهم، و تابعین و مشایخ و ائمه دین و لمعات اشارات اساطین حکمای الهیین رود و در مواضع مناسبه به قدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در مظان لاتقه از ذوقیات اهل کشف و شهود چاشنی نماید تا از میامن خواص زمانی بی‌نصیب نباشد. امید آن‌که... کتابی شود که هم طالبان حقایق علمیه را و هم سالکان مناہج حکمت عملیه را از آن حظی وافی و نصیبی کافی باشد. ان شاء... تعالی.»^{۱۱} اخلاق نیکوماخوس در حکمت عملی همان جایگاه و شأنی آثار دیگری هم به ارسطو نسبت داده‌اند. از جمله آن کتابی است که از متقدمان ابن جُلجل دویار از آن به نام السیاسة فی تدبیر الریاسة معروف به سرالاسرار نام برده است گویا در اوایل (قرن دوم هـ ق) به عربی ترجمه شده و نسخ آن

در کتابخانه‌ها زیاد است که خود دلیل بر التسفات بدان است و دیگری اندرزنامه ارسطو به اسکندر. این آثار هم چه از ارسطو باشند و چه نباشد در ادب فارسی طرف توجه بوده و تأثیرات زیاد داشته‌اند. به عنوان نمونه در شاهنامه و اسکندرنامه خردنامه‌ها و...^{۱۲}

ترجمه‌های کتاب اخلاق نیکوماخوس

۱. ترجمه اسحق بن حنین (الاخلاق تألیف ارسطو طالیس، ترجمه اسحق بن حنین، حقیقه و شرحه و قدم له، عبدالرحمن بدون. الکویت، ۱۹۷۹، وكالةالمطبوعات. در ۱۰ مقاله و ۱ مقاله که شاید گزیده‌ای از بعض فصول کتاب باشد و ۲ ضمیمه به نام المدخل الی علم‌الاخلاق مجهولة المؤلف (شاید از تألیفات نبقولاولس باشد) و الاخلاق الاسکندرانیس، که ترجمه عربی آن هنوز پیدا نشده، لذا مصحح ترجمه لاتینی آن را ضمیمه کرده است)، وزیر، ۴۴۵ LXXXVII (ص).

۲. ترجمه احمد لطفی السید (علم الاخلاق الی نبقوماخوس)، (۲ج)، تألیف ارسطو طالیس ترجمه من الیونانیة الی الفرنسیة و صدره بمقدمة ممتعة فی علم الاخلاق و تطوراته و علق علیه تعلیقات تفسیریة بارتلمی سانتهلیر و نقله الی العربیة احمد لطفی السید، القاهرة، دارالکتب المصریة، ۱۳۴۳ هـ ق، رحلی، ۲۲۳+ ۳۷۶ (ص).

۳. ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی (علم اخلاق نبقوماکوسی، ترجمه و تمهید به قلم صلاح‌الدین سلجوقی، افغانستان، کابل، مطبعه عمومی، ۱۳۷۱ هـ ق. وزیر قیز+ بیست و یکم + ۲۳۰ ص) این کتاب از متن انگلیسی چیز ترجمه شده است و مترجم آن در آغاز متذکر گردیده که «در چند جای این ترجمه که تعداد آن از سه و چهار جای متجاوز نیست و هر جای بیش‌تر از چند سطر می‌شود، چون تراجم دیگر نسبت‌تأ واضح‌تر و ثقه‌تر دیده می‌شد، بر حسب آن‌ها ترجمه شده است و باقی مطابق است با ترجمه آقای چیز، ترجمه انگلیسی... چون بعضی اعلام و هم بعضی

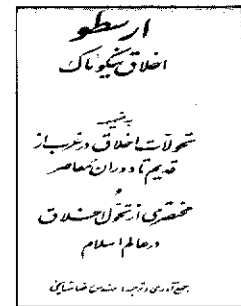
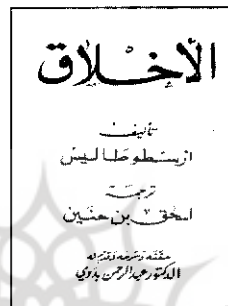
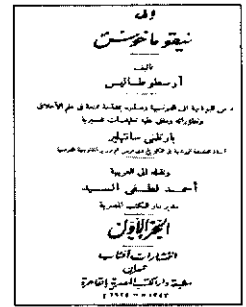
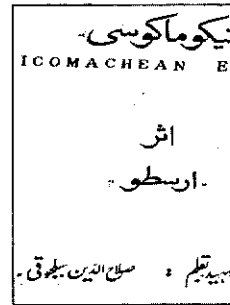
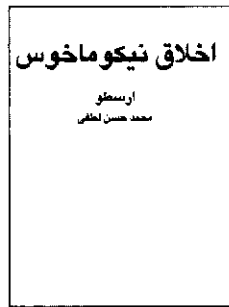
متن کتاب از نظر ایشان بگذرد... و دو سال تطبیق طول کشید... در خاتمه متذکر می‌شود این ترجمه از کتاب *Ethique à Nicomaque* ترجمه *Nicouaque* چاپ ۱۹۵۹ چابخانه فلسفی ژورن پاریس صورت پذیرفته است، در ضمن در صورت لزوم از دو جلد کتاب اخلاق ارسطو ترجمه بارنلمی سانتهلیر چاپ ۱۸۵۶ چابخانه فلسفی لادرانتر به فرانسه استفاده شده است، همچنین کتاب علم الاخلاق الی *Nicomachean Ethics* ترجمه بارنلمی سانتهلیر به عربی توسط احمد لطفی السید... و نیز کتاب علم الاخلاق *Nicomachean Ethics* ترجمه... صلاح‌الدین سلجوقی... در نظر بوده است»^{۱۳}

۵. ترجمه مهندس رضا مشایخی (اخلاق نیکوماک (به ضمیمه تحولات اخلاق در غرب... و مختصری از تحول اخلاق در عالم اسلام)، جمع‌آوری و ترجمه مهندس رضا مشایخی، تهران، دهخدا، ۱۳۶۴، وزیری، ۴۹۲ ص. آقای مشایخی کتاب را از متن فرانسوی ترجمه‌والکن (*Voilquin*) چهار سال قبل از سال انتشار ترجمه کرده است و اطلاعاتی از مراجع مختلف من جمله تاریخ فلسفه و مسائل فلسفی تألیف پل ژاند فصل اخلاق و تحولات آن... و همچنین تحولات اخلاق در عالم اسلام را از *Dائرةالمعارف اسلامی* جمع‌آوری و ترجمه کرده است.

۶. ترجمه محمدحسن لطفی (اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، رقمی، ۴۱۴ ص)، مرحوم لطفی در ترجمه از متن آلمانی به قلم فرانتس دیپلر مایر که ساسا کار بوده است و ترجمه آلمانی اولوف گیگون *Olof Gigon, Deutscher Taschenbuch, Verlag, München, 1998.*

و ترجمه انگلیسی و. د. راس *W. D. Ross, Clarendon Press, Oxford, 1963.*

برای مقابله استفاده جسته است. ۷. از کتاب اخلاق نیکوماخوس ارسطو منتخبی هم با مشخصات ذیل به فارسی ترجمه و طبع شده است. منتخبی از اخلاق



(اخلاق نیکوماخوس (ج ۱) ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۶، ۲۲۹ ص؛ (ج ۲)، تهران، دانشگاه، ۱۳۶۸، وزیری، ۲۴۹ ص، ج ۲، (در یک مجلد)، دانشگاه، ۱۳۸۱).

مترجم در مقدمه می‌گوید: «نگارنده را هوای ترجمه یکی از آثار اصیال معلم اول... به فارسی به سر افتاد و وجهه عمل قرار گرفت و دنبال فرصتی مناسب می‌گشت تا این‌که نغز بازی روزگار مجدداً مرا نزد استادان اصل به شاگردی نشانند و به مهحض شادروانان استاد عصار و استاد رضازاده شفق... و به مجلس درس استادان بزرگوازی چون... دکتر سیاسی و دکتر صدیقی و دکتر مهدوی راه یافت... و چون نوبت به تهیه رساله دکتری رسید، نگارنده ترجمه کتاب اخلاق نیکوماخوس را از زبان فرانسوی پیشنهاد کرد و مقبول افتاد... در پایان امر جناب دکتر مهدوی که استاد راهنما بودند، مترجم را احاله به... دکتر بقائی فرمود که چون عنوان کتاب اخلاق است و ایشان استاد اخلاق هستند، بایستی

لغات و حتی برخی از مسائل و امثله لازم بود که توضیح شود، لذا از تبعات شخصی خود و هم از روی بعضی تراجم دیگر امثال بارنلمی و احمد لطفی (السید) و غیره به بعضی حصه‌ها پاورقی دادم. ماورای این دو کار... دیگر کاری نکردم، به جز این‌که کوشیدم تا بدون کم و زیاد عین عبارت را ترجمه کنم ولو که می‌توانستم به این گونه تصرفات، عبارت را قدری روان‌تر و واضح‌تر و عصری‌تر بسازم، ولی نمی‌بایست اثر زنده معلم اول اصلیت خود را از دست می‌داد. چنانچه دیده می‌شود مترجم... انگلیسی... نیز این وظیفه را حتی‌الوسع به دوش گرفته و از عهده برآمده است».

صلاح‌الدین سلجوقی در مقدمه‌ای مفصل به شرح احوال و سوانح عمر مؤلف و معرفی آثار و خلاصه کتاب اخلاق نیکوماخوس پرداخته و مقاله از جی. ای. سمیت (J. A. Smith) تحت عنوان معرفی بعد از مقدمه مفصل خود گنجانده است.

۴. ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی

نیکوماخوسی، ترجمه ع. احمدی، در: کتاب فلسفه اجتماعی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵، وزیری، ص ۱۳۹-۱، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

منابع:

۱. ابن الندیم: الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
۲. بریه (بریهه)، تاریخ فلسفه، (ج ۱)، ترجمه علی مراد داودی، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۲.
۳. جلال‌الدین دوانی، اخلاق جلالی، چاپ سنگی، هند.
۴. خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، بخط عماد الکتاب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۵. داوری اردکانی، رضا، فارابی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.
۶. دو فوشه کور، شارل: اخلاقیات، ترجمه محمدعلی امیر معزی و... تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
۷. طباطبائی، جواد، زوال اندیشه سیاسی، تهران، کویر، ۱۳۸۴.
۸. ابوعلی مسکویه رازی، کیمیای سعادت: ترجمه کتاب طهارة الاعراق، مترجم، میرزا ابوطالب زنجانی، تصحیح ابوالقاسم امامی، میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

پی نوشت:

۱. بریهه، تاریخ فلسفه ۱: ۱۲۰.
۲. تلخیص با تصرف از تاریخ فلسفه (ج)، بریهه، ترجمه علی مراد داوری، ص ۳۰۴، ۳۳۳.
۳. الفهرست (ترجمه فارسی): ۴۶۰.
۴. فارابی: ۸۲.
۵. الاخلاق: ۹-۱۰.
۶. اخلاق ناصری: ۳۵-۳۷.
۷. اخلاق ناصری (تعلیمات) ۳۸۵ به بعد.
۸. الادب الوجیر، توسط غلامحسین آهنی تصحیح و در سال ۱۳۴۰ در اصفهان توسط، کتابفروشی شهریار طبع شده است.
۹. اوصاف الاشراف: ۷.
۱۰. اخلاق ناصری: ۳۵.
۱۱. اخلاق جلالی: ۱۸-۱۷.
۱۲. اخلاقیات: ۸۰ به بعد.
۱۳. اخلاق نیکوماخس: ۴۴-۴۳.



سیر انتقادی در فلسفه کارل پوپر

رضا داوری اردکانی

مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴

چنان که از نام رساله پیداست، این یک تتبع یا پژوهش در آثار و آرای پوپر نیست بلکه حاصل نظر انتقادی کسی است که فکر می‌کند پوپر بیش از استحقاقش در ایران شهرت پیدا کرده است. او این امر را فرع تلقی سیاسی و ایدئولوژیک از فلسفه می‌داند و معتقد است که بر اساس این نظر و تلقی نه فقط سیاستی برقرار نمی‌شود بلکه فلسفه وضعی بدتر از آنچه دارد پیدا می‌کند. فصل پایانی کتاب را بخوانیم:

اظهار نظر در باب آرا و آثار فکری پوپر در وهله اول آسان می‌نماید. ولی وقتی بیشتر در آن وارد می‌شویم پی می‌بریم که به سادگی نمی‌توان حکم کرد و گذشت، البته لحن تند و عصبانی و بی‌پروایی که در مورد بزرگان فلسفه دارد در نظر هیچ شخص عاقلی موجه نمی‌نماید. اما شاید این هم صرفاً به اخلاق و روان‌شناسی پوپر راجع نباشد. بلکه به سنخ فکر و نظر او بازگردد. من بارها فکر کرده‌ام که پوپر به کسی می‌ماند که باید از چیزی دفاع و محافظت کند یعنی خود را در مقام پاسداری از امر بزرگی می‌بیند و در عین حال احساس می‌کند که سعی او بیهوده است. این پاسدار، پاسدار همیشه خشمگین تجدد است و با اینکه خود توهم توطئه را تخطئه می‌کند متأسفانه تاریخ را تاریخ توطئه تلقی کرده و متفکران بزرگ را توطئه‌گر خوانده و تقصیر همه بدی‌ها را بر گردن آنان نهاده است. اگر این تمثیل جایی داشته باشد، اخلاق پوپر مستقل از آراء او نیست. پوپر مثل راسل مدافع روح انتقادی و آزادی‌طلبی قرن هجدهم است و با راسل این تفاوت را دارد که لحن سخنش بیشتر شبه حماسی است. اما مشکل راسل و پوپر این است که هر دو برای شأن و مقامی که به خود داده‌اند، خیلی دیر به دنیا آمده‌اند. راسل حداقل یک قرن و پوپر یک قرن و نیم از زمان خود دور افتاده‌اند، اما چنین نیست که با زمان اخیر نیز به کلی بیگانه باشند و اگر هیچ نسبتی با عهد کنونی نداشتند به شهرتی که دارند نمی‌رسیدند. مسلماً شهرت این دو و مخصوصاً شهرت پوپر شهرت سیاسی است، اما اگر چیزی

